

میلعلو وه

# یرهاظ تانايرج و تافلاتخا تقيقده بره جوت

تافلاتخا رد کلاس فيلکتو  
7 هسلج 1417 لاس هبنش جنپي ياهيش

تانايب  
ي نارهط ي نيسدن سحدمحم ديسد جاد الله تيا  
هرسد الله سّدق



مِجْرَلَا نِاطِيْشَلَا نِمَّ لِلّٰهِ ذُو عَا  
 مِجْرَلَا نِ مَحْرَلَا اللّٰه مَسْب  
 اَبِيْنَد وَ اِنْدِيْسِي لِعُمْلَا سَلَا وَ قُلَا سَلَا وَ نِيْمَلَعَلَا بَرِّ لِه دَمَحَلَا  
 دِمَحْمِي فَطْصُمَلَا مِسَا قَلَا يِيَا  
 نِيْمَرَكَمَلَا نِيْمَوْصَعَمَلَا نِيْرَهَا طَلَا نِيْبِيْطَلَا هِلَا يِي لِع وَ  
 نِيْدَلَا مَوِي لِي لَان لَان لَان نِيْمَنِيْعَمَجَا مِهِنَادَعَا يِي لِع نَعْلَلَا وَ

## اهعازدزا یرایسب تقیقد، رما رهاظ و ریبعت رد فالاتخا

بَدَع نِم: تفگی کی نأ «مهاوخی م روگنا نِم»: تفگی کی: تسای یاجبی لید و فور عمل نم اوعد مه اب دعب! میرادن ارهاظ! اجنیا میرادن کُرْت «مهاوخی موزوا نِم»: تفگی کی نأ «مهاوخی م روگنا دیاب؛ دشاب دیابن بدع، هن: تفگی م [یرگید] «دشاب بدع دیاب امتد، هن»: تفگی م نأ؛ دندرکی م «تسا تسرد موزوا لاصا! دینکی م مابتنشا و دره»: تفگی م نأ «اروگنا طقف؛ درادن هدیاف بدع و دشاب تسا نیمه یارب فالاتخا نیا نمه. دندیمهفی من ار مه نابز هک دوب نیا یارب اهنیا فالاتخا نیا بخ نایم ز فالاتخا نیا، میدیمهفی م ار مه نابز رگا! دندزی م مه رس رب، دندیمهفی من ار مه نابز نوچ؛ یرگید دشای م هتشارد رب

هک ی لیلد ای، دندمهفب دوخه بدوخ ار مه نابز ای هک دراد همادا ی تقو اتل ناسم و ایاضق نیا تقون آ دنادی م ار اهنأ دارم نوچ، دمهفب ار هسره نابز و دیابی ی لیلد رگا و دنگ ادید دمهفی م ار هسره نابز ار روظنم ی تقو. دراد یروظنم هچ وا هک دوشی م هجوته اجنیا رد تقون آ، دمهفی م ار اهنأ روظنم و دوشی م هتشارد رب نایم ز فالاتخا، درک نایب

## تاناوید نابز زا یهلاء ایلوا و همنای هاگآ ی گنوگچ رد ی نفی ثحب

سوفد رب فارشا هک ی ای لو ای م لاسلا هیلع ماما هک تاناوید نابز تفرعم رد تسه ی ثحب کی ی م ی فرد هچ، دیوگی م ی حییبست هچ ن لا نیا هک دوشی م هجوته و دمهفی م ار تاناوید نابز، دشاب هتشارد و دندرکی م روبعی ی یاج ز م لاسلام هیلع همنأ هک میراد دایز مه تاپاور رد ام! تسیچ ش تساو خرد، دندز تر ضد دعب. درکی م ملکت و تبخصت ار ضداب و دمای م ی گرگ، دمای م ی ریش؛ دمای م ی اهدندرد ناوید<sup>1</sup>. دندقری م رورسم و شوخ و داشد هصلاح. دندرکی م اعد اهنأ و دنادی م باوج، دندزی م فرد اهنأ اب مه و دوشی م هک ی یاهت بخصد نیا مرخ لا اب هکنیا ی کی: درک هجوت دوشی م روج ود ار بلطم نیا نیا عضو نأ یاضتقمه هک دراد ی عضو تیرشد ملع رد هک روظنم مه، دوشی م هدز هک ی یاهفرد دادرار ق و دندیشنب هکنیا هن؛ دراد ی عضو ظافلا نیا زیند تاناوید ملع رد، دندراد ی ناعم رب تالاد ظافلا ی هاوخ، دراد هک ی جایتحا و زایند یاضتقمه هک اهنأ هکاشد س فند و تعیبط س فند [هکلپ]؛ دندنبب دادرار ق و دنگ تیفیک نیمه هب مه ل باقمه فرط نوچ. دنگی م نابب ار بلطم ادص هؤحن [نیا اب الاثم] ی وحنه ی هاوخن ی م کاردا ار موهفم و انعم نأ اذل؛ تسا صخشم وای یارب نابز نیا تیصوصد و هلئسم ی عبیط روطه ی م ی صاخ موهفم و انعم کی ز تیاکد اهنأ ی ادصره؛ دندراد ی فلنخم ی اهادصت تاناوید دیا هدید. دنگ دنیوگی م ار بلطم نیا دندراد راکورسد تاناوید اب هک ی دارفا و دراد تیعقاو و تسه [بلطم] نیا. دنگ راغراغزا ام و دندرکی م راغراغراغ غلاک نیا. تفری م و دمای م ناملز نم هب دایز غلاک ی تقو کی زاروظنم نیمه ی تقو کی! میدوب هدش انشأ ردقن یا رگید ی نعید؛ تسیچ ناشر روظنم ن لا هک میدیمهفی م اهنیا

1. 301 - 289 ص، ص استخلای؛ 353 - 341 ص، ج 1، تاجر دلار ناصب هب دوش عوجر رتشیب علاطا تهج .

[ی لکش] چیه لاصا لاماد دوی مولعم نیا! میدرکی م لایخ روطنیا امهتبل؛ درکی م راغراغ فیک رس زا دعب و درکی م قرفش راغراغ، دنزب ادص ارش دوخس نجمه و قیفر تساوخی م ی تقوکی. تسیند یروط ی هاگ. تشاد توافتی لبق ی ادص اب راغ ی ادص نیا هؤخذ! دمآ ی غلاک میدیدی م ام تدم کی کی هب دوی هدش مگ اهینیا زا ی اهچب تقوکی رگا ی نعید؛ دوی ن اگدشمگ ص تخم طقف هک دندرکی م راغراغ دندرکی م س امتلا ن دش ادیدی ارب مصلاخ و دنزنی م ادص تیفیک

زا و هدش مگش اهچب نیا متفگ. درک ار ادص نیا ی غلاک میدید و مدوی هتسشن قاتا رد نم تقوکی دناتوی مدن آ مکنیا لثم و هداتفا نییادی غلاک هچب، هلب میدید، ن اوایا رد و نورید مدمآ. تسا هداتفا ی تخرد دنلب و دنتفرگ ار هچب نیا، دنتخیر [غلاک] ات هت شهتفه معفدکی. دزی م ادص مادم. دنکش دنلب ی یاهنت دنتشاذگ هزلان ماهر رس دندرب و دندرک

ناسل هؤخذ زایا، دنکی م ادیدی علاطا تاناوید نیا ی ناعم و دافم رب هک ماسلا هیلع ماما نیا لاماد ناویدرگا لاثم؛ درادن نابز هب ی راک لاصا و دمهی م ار دارم و دافمن آ، هذای؟ دمهی م ار انعم اهینیا اعطق. دنز نای دنزب فرد نیا هچ لاماد؛ دنادی م ماما درذگی م نیا هلیخم رد هچنآ، دنکد م هت بحد لاصا ی م نآ سفرد هک ی نامه هب ن لاوا و درادن ناوید نوز فرد هب ی راک ی نعید؛ رگید تسای مود نیا مابنتشا تقوچیه اذل. دنکی م ساسحا دراد و تسوا تیلایو و تیمویق تحدر ی نعید؛ دراد فارشا درنگ ل دبودر ی یاهزیچن طابزا و دیوگی م [ناوید] نآ هب ی یاهزیچ، ن طابزا و دیای م [ترضد] لاثم. دنکی م دوری م و دنکی م مهاد و دریکی م ار بلطم مه [ناوید] نآ و دنکی م

### هائسم تقیقد ن دش ن شور اب تافلاتخا زا ی رایسب لد

این اختلافاتی که هست همه اش بر سر عنب و اوزوم و انگور است؛ او می گوید عنب، آن می گوید اوزوم، آن می گوید انگور، دیگری یک چیز دیگر می گوید؛ به زبان های مختلف [هرکس چیزی می گوید]. اگر انسان باطن بین بود و زبان دیگری را می فهمید، متوجه می شد که این قضیه چیست و طبعاً دیگر مشکلی هم پیش نمی آمد. آن کسی که الان دعوا می کند، بر سر همان چیزی دعوا می کند که این رقیبش بر سر همان دعوا می کند! منتها چون زبان هم را نمی فهمند، بر سر همدیگر می زنند؛ او می گوید: «حرف من درست است»، آن می گوید: «نه خیر، حرف من درست است.»

اما اگر زبان هم را می فهمیدند، طبعاً دیگر این اختلافات و مطالب پیش نمی آمد؛ به جهت اینکه الان او دارد حق را از دریچه ذهن خودش می بیند و چون حق را از دریچه ذهن خود می بیند، لذا دیگری را که موافق با این دریچه ذهنی نیست طرد و رد می کند و تقبل ذهنیات خودش را بر او تحمیل می کند که: «تو باید حق را آن طوری بفهمی که من می فهمم!» او هم نمی خواهد زیر بار برود و می گوید: «اگر قرار بر این است، چرا تو بر من تحمیل کنی؟! من بر تو تحمیل می کنم، ببینیم زور که بیشتر است! تو چرا بگویی دست از اعتقادات بردار؟! خب بیا به خاطر من تو دست بردار! این چه حسابی است؟!» البته به طور اغلب این طور است، نه اینکه [همیشه این طور باشد].

ش حفن نیا هک دمهب و دشاب مهفن نابز ناسنا رگا، دندهد مه ش حفن ناسنا هب لاصا لاثم بابن م رگا اما ایآ! دوشی م عقاو ریثات تحت ناسنا ایآ، مدوی ی ساسحا هچ یور و ی ظاحل هچ هب هدش هتفگ هک ی یازسان و ی مزی دهدی م رثا بیترتل ناسم نیا رب ایآ؟ دریگی مزی دریگی م لد هب ایآ؟ دوشی مزی دوشی م تحاران د تسهت لااؤس نیا؟ دهدی مزی دهدی م ناشند دوخزا ی لمعلا س کع ایآ؟ دهد

اگر شخصی زبان فهم باشد و زبان حیوانات را تشخیص دهد [عکس العملی از خود نشان نمی دهد]. ما همه مان از نقطه نظر مشارکت با حیوانات در جنس هم شریک هستیم دیگر! منتها حیوان ناطق هستیم! منظور من از حیوانات، [حیوان متعارف] نیست! منظور این است که: **هُنَّ أَوْحِلَّاءٌ يَهْلِكْنَ خَلَاءاً رَأْدِلًا نَأْوٍ** تاییدن آ رد همه میگز تو و عاکذ و ومذ و دشر و ی گدنز و تایید و میتسه ترخا راد و زج همه لله دمحا<sup>1</sup>

<sup>1</sup> 47: ص 8، ج 8، ی سانشد ماما؛ 64 هیا (29) توبکذع هروس .

تسبیذی لیک؛ درذگی م و دوشی م در ، دنکی مذ هجوت ، دهدی مذ رثا بیترت ، دشاب مهفن ابز ی سکرگا . تسبا  
 نیا زا ادخهذب نیا روظنم دمهفی م رگید . دریگی مذ تفسد و تخسار هلسم ؛ دنکی مذ ی هجوت بلالطم هب  
 ! تسبا نیا هتکذ . درادن ابز هب زاین بلالطم کاردا ی اربوا نوچ . تسبا مدوب هچ هدز هک ی فرح  
 او برای رسیدن و دست یافتن به حقیقت، به گفتگو و شنیدن نیاز ندارد. یعنی بزنگاه مسئله و آن  
 نکته قضیه در همین جا دور می‌زند! او نیاز و احتیاج ندارد کسی از او تعریف کند یا کسی از او انتقاد  
 کند. او اصلاً به صحبت کار ندارد؛ او می‌رود و مطلب را از قلب آن درمی‌آورد و می‌آورد اینجا و  
 می‌گوید: «هان! این است!» حالا هر چه می‌خواهد بگوید: فحش بدهد، بدوبیراه بگوید، ناسزا بگوید.  
 می‌گوید: «اصلاً این دوست و رفیق من است! فحش می‌دهد؟ مگر فحش بد است؟! به ما فحش بدهد!  
 این اصلاً رفیق ماست؛ حالا فحش هم بدهد! حالا مثلاً بدگویی هم بکند! حالا اگر بدگویی هم کرد، وقتی  
 دلش با ماست [نباید ناراحت شوم]. حالا به خاطر اینکه مطلبی را برعکس متوجه شده، عکس‌العمل  
 نشان داده است. خب من که نباید به عکس‌العمل او کار داشته باشم! باید نگاه کنم در درون چه می‌گذرد!  
 قاعده‌اش همین است دیگر. حالا عکس‌العملش هر چه می‌خواهد باشد: یک طومار هم علیه آدم پُر کند  
 و کتاب هم چاپ کند، مسئله‌ای نیست!

### اهن اجد تقیقدر یی هئا ایلوا فارشا

ی‌د هچ لد نآ هک لد نآ و بلق نآ و تیعقاونآ هب دندرکی م ماگذ ؛ دندوب روظنیا ایلوا و ایلینا  
 ! ار اهن دیسود تسد هب دندرکی م ماگذ ار لد اهنآ ؟ تسبا رذکم و جوعم لد ایتسا فاصلد ایا ! تسبا  
 ! دنکی مذ ماگذ لاصا هک ار اهنش یامذ ؛ ار اهنش یامذ هب دندرکی م ماگذ ار لد اهنآ  
 ناشیا و مشاب ناشیا اب ن م هک دشنت تقوچیه . تسبا بلالطم ی ضعی ی عدم هک تسه ام ماوقا زا ی کی  
 :تفگی م ن م هب تقوکی ! تسبا بیج . دنکذ فیرعت دادد ی اقا زا

هبترمکی مدید باوخر د بشد . دنایامذ ن م هب ار دادد ی اقا مقام هک متساوخ ادخ زا تقوکی ن م  
 :دنتفگ ن م هب . درادن ی لحاسد و تیاهذ لاصا هک تسبا ی یایرد ن م ی ولج رد و متسه ی لحاسد رانکر د  
 ش ی ارب ی تیاهذ ن لا هک تسبا ی یایرد و ا ی نعید «! تسبا نیا دادد ی اقا تقیقذ ! تسبا دادد ی اقا نیا»  
 «درکر و صت دوشی مذ»

ایند رد هک تسبا ی درم نیا» : ندرک فیرعت هب درک عورش و ا و مدوب ناشیا ش ی پ ن م تقوکی  
 و هتشدگ ناگرزب رد ی تد هک تسبا ی تلااد ، مدید زامن رد ناشیا زا ن م هک ی بیجعت لااد . درادن ریظن  
 «... و مدوب هدیدن ن م هک لذل اثما

ناگرزب نیا زا میراد هچره ام» : هصلاخ هک دوب نیا [ناشیا] تبحص و مدوب ناشیا اب ن م زاب  
 ش دوخ هب ص تخم هک تسبا ی تلااد ، دراد ناشیا هک ی تلااد . میرادن ی زیچ رگید نامدوخ زا ام و تسبا  
 «... تسبا

ت مدخر د ام هک دیسر ناشیا تسد هب ی تقو همان نیا . دوب هتشنود دادد ی اقا ی ارب ی امان اقا نیمه  
 دمآ همان نیا . لایرک و قار ع هب میتشگری چ د زا هک ی رفس نآ زا دعب ؛ میدوب فرشم دادد ی اقا موحر م  
 لایرک هب هک دعب . میدوب فجن رد ام هک دش زور هسود ارهاظ . میدوب هتفر فجن هب ام ارهاظ و دوب  
 همان نیا ؛ تسبا دمآ زور ی ریزورید ی امان نینچ» : دندومرف (ی نار هط هملع) اقا هب دادد ی اقا ، میتشگری  
 دادد ی اقا ، دش مامت ی تقو و دندناوخ ار همان اقا «. تسبا سکن لاف زا ! تسبیچ مینیبی دینک زاب امش ار  
 هلسم چیهر رگید و هچقاپ رد دنتشاذگ و دنتسب هرابود «!دوب زاجم» : دندومرف اقا «؟دوب هچ» : دندومرف  
 . دماید ش ی پ تبحص لاصا . دشنت حرطم هب ی

مبق ، بوتکم و همان نیا رد - متسه انشأ بتاک صخش نیا ی اشنا اب نوچ - منادی م ن م هکی ل احر د  
 نابز ی لو . تسبا هتشداد دوجو الله اشامی لا ، یرینگتسد و جایتحا و فیراعت عاونا و دادش و ضلاغ ی اه

«تسبا ی گدنز و تایدل حم ترخا هئاخ هک ی تسرد هب و»

ارناک دراذگی، دنکی ماگن همان بی تقو. اقا لثم؟ تسیک سانشن ابز! دمهی م و دیای م سانشن  
قیاعد؛ دمهب ار بی ناعم؛ دمهب ار ن ابز هک دشاب اجنیا رد بی سک دیاب بی نعید؛ میهاوخی م سانشن ابز ام  
بی م و دندمای م فالتم عاونا بی هک دندوب بی دارفا رایسب. دشکب نورید بلاطم بی لا زا ار قیاعد؛ دمهب ار  
دندوب رارق مطرو نیار د و دندوب اج مطید نیار د ار ناشدوخ دنتساوخ

ن م مه لوان آ زا؛ دوب بی عنصت ت لاکشم نیامه متبلا. دما ش بی بی ت لاکشم م اوقا زا بی صخش بی ار بی  
؛ دشاب هدید بی افشاکم و باوخ هکنیا هذ م نه م. درکی منل و بی بی سک بی لو تسای بی عنصت لهنیا همه هک متفگ  
هوخذن م بی ار بی هک بی تقو. بزوخ بی من [وا بی] بلاطم نیار مدید م دوخ ص قانل قع و رهاظ بسحب [مکلب]  
؛ تسای بی عنصت نیار: متفگ لوا معفن نامه، دندرکی م و گزاید و لقنار ش امدانواخ ابش ای راتفرگ و طابنرا  
شوخ و بوخ؛ چیه؛ دندوب بی م کچ ک بی تی تدار و هذ و دنتسکی م ار و ا هذ؛ مع م ن ا ترطاخ؛ دینکن اندعا  
»! درگی م ش دوخ بی ار بی دراد

رثا رد بی نلاف: دندز بیملعا راوید و رد رب و «! دنتشک و دندز ار و ا اقا»: دندرکی م ن لعا  
بی تبسن بی طابنرا ش بیوم هک بی دارفا ن ابز ام! دوب اجهمه هذ گور مورس دعب بی تدم اما «! درم فداصت  
تیدا بی لیخار و ا هذ»: [دنتسکی م لهنا بی لو] «! دیروخنار اهفر د نیار لوگ! اباب»: میتسکی م [دنتشاد و ا]  
»! دندروارد ار ش ردپ و دندرک

و بیاهی زابی تراپ هچ اب، بیهاطرش و دیق هچ اب، بیهاهت نامض هچ اب هکنیا ات، تشنگ بی لناسم هچ  
ن اشدنفرت بخ. دندرک دازآ ار و ا هکوم طورش هچ دادش و طلاغ و بیرغ و بیجعی بیهاهت طاسو هچ اب  
ت ا قلام بی ار بی درک هک بی راکلوا، دندرک ش دازآ هک لااح؛ دشاب روظنیمه مه دیاب؛ ارگید تسای نیمه مه  
هکنیا لثم! درکی م ربص هدرک بی! بی شان: متفگ [وا بی لرد]؛ تفر دهشم هچ [بی نار هط هملا] اقا  
ردقنیا هذ، دینک لمع هتخپ رادقمکی و گب لهنا بی ورپ ن فرط زا؛ اهدشن زوماتسد بوخ زونه  
»! هنیاشان

هچنآ زا تسای رتشیب ربای هذ، تسه اجنآ رد هک بی لناسم: دوب نیار دز اقا بی هک بی فرح هصلاح  
ار ام دنتشاد. رناک میتشادگ ار ناشمه رگید و میاهدش لعنم رگید ام؛ دیاهدینش [اجنآ زا] چراخرد امش  
»! [دوب] بی اعضا و دندرکی م راکچ

اقا؛ ارگید بخ؛ امش دیتسه بی شان بی لیخ هکنیا لثم بی نعید؛ دنتسکی منل بی زابق لعن هک بی زباغ ش بی رخآ  
امش دندرک راکچ؛ بیجعی! الله لا اله الا! بیجعی! بیجعی: [دندومرف]! مدیلامر و هچان داندن آ زا مه  
»!؟ ار

گنادش شد رگید بی نار هط بی اقا لاصا: [تفگ ش دوخا]؛ هصلاح هک دیسام و ا رس هچ هریش ن انچ  
بی بولیات اقا بی ار بی، تفرگ بوخ ش دنفرت و ن ف هصلاح هکنیا لثم دید [بی تقو] مه دعب؛ تسای هذ م دیرم  
ت شون بی یابطابط هملا [راعشا زا]

<sup>2</sup> درب ابیز خر هچنآ دربذ چنرطش خر \*\*\* درب درپ اورپی ههمه زانید و لد ن ابوخرهم  
و بی گنر ذغاکرد. دوبن مه بی بی لیخ طخ متبلا؛ تشون طسوت م اتبسن طخ اب رخآ اتار [رعش] نیار  
ار [ولبات] نیار مه ن اکیدن زای بیضب طسوت و «... هملاع الله تیرض داتسا هچ میدقت»: [تشون] ن لاف  
ار ش مسای دیهاوخی م هچر رگید و تبیرت و داشرا و تیاده و بی رگنسد و تاقلام بیاضاقت و داتسرف  
ار ام م لاس بی لیخ؛ بخ رایسب؛ بخ بی لیخ؛ هب، هب، هب: [دندومرف و] دنتفرگ مه اقا؛ [تشاد، دیرانگب]  
لااح، دینک ربص بی رده لااح؛! اچک اهفر د نیار، اچک ام؛ میتسینل باق، میتسین بی سک ام؛ دیناسر بی ناشیا بی  
! تفر ایند زار رگید [در فن آ] بی تقو ات دوب «میتسینل باق» نامه، هلب... میتسین  
! دهدی م ص یخشت گنشقا ار اهی گنخوسردپ همه؛ دمهی م ار کلک مامت؛ مهفن ابز دوشی م مدآ نیار

1. کنایه از انسان زرنگ (محقق).

2. 90 ص، ن ابات رهه.

دندزی مذش قوذ رد فرطن آ زا ؛ دلامی م ی اهریشد [صخش] نیمه رس دمهی م ار ایر و قافنو یزابد همه  
! ابحرم و آلاها ! بهبه ] : دیوگی م هکلب ] ! هذ « ! ؟ مههی مذ ی ا مدرک لایذ ! وشمگ ورب » : [ دیوگب هک ]

تمدق ن آ ی ادفی مارگن اچ رازه \*\*\* تندما ز ارم دما شوخو ی دما شوخ

تسد « : دهدی م تروپار دوری م اروف ، دنزب ش قوذ رد لوا زا رگا ! رگید دنیوگی م نیا به ی دندر  
نیا و ی خوشداتود و دندخاب ! هذ « ! وشد دراو رگید هار کیزا ورب » : [ دنیوگی م وا به ] و « ! دشورام  
زا شوخو و بوخ مه وا ! ؟ میوگب هچ مهاوخی م دیمهی م ! راک رس دراذگی م گنشقا ار همه ، اهفر د  
ماغیپ کید [ اقا ] و دوشی م یزیچ مرابود دعب « ! مینک ربص دیاب مدرخکی اهنتم ، متفرگ دنفرت ن آ » : هکنیا  
دندرک فطلی لیز ناشیا ، هلب ! دیناسرب ار ام م لاس ؟ تسا روطچ ش لاد ی نلاف ، بذ » : [ دندهی م ] رگید  
ی م ام به ار اهفر د نیا ! دوب راکزور ی اهمتخ ن آ زا اقا . دندزی م ام به اقا ار اهفر د نیا لاماد « . ام به  
! ... مدرک ی فیرعت هچ اقا ! به ] : دیوگب دوخا بو [ دسرب وا شوگ به هک دندز

ار نایر ج دراد ی رگید تسد اجنیا . تسین ککک ی اج اجنیا ! تسین اهفر د نیا ی اج اجنیا ا لاصا  
ککک ، ق دریس م رد رخا . تسا ق دریس م ، ریس م نیا ا لاصا . تسه اجنیا رد ی رگید باسد ؛ دنادرگی م  
رود و ن دش کیدزد . دنیای منرد روج ا لاصا مه اب اهنیا ؛ دنتسه مه ل باقم ا طقتود ق دو ککک ! ؟ هچ ی نعید  
تسا ت لایخت اهنیا همه . تسا ت لایخت ، ن دش

درادن اهفر د نیا و ولبات به ی زاینه هک ی سک ن آ ؛ ندان باز و مهفن باز دنیوگی م صخش نیا به  
زادنا رب ح لاطصا به ار فرط ، مینیشنی م فرطن آ ، مینیشنی م فرطنیا مپوری م ام ؛ مپراد زاینه ام [ ی لو ]  
دوشی م هجوت م وا ؛ تسین روطنیا هک وا اما . تسین ای تسا ککک میمههی م شیا هفر د ی لا زا ، مینکی م  
تسا نشور شیا رب لئاسم ؛ دمهی م ار ایاضق و

ی م عضوم ن اشدوخ راکفا و تاینهذ س اسار به هک ی یاهنیا اب ؟ درک دیاب هچ دارفا منوگنیا اب لاماد  
یا ! تفر نیبزا تقیرط ی او یا ! تفر نیبزا تعیرش ی او یا « : دنروخی م شوخ و صرد ، دنریگ  
هک مه ی ضرغ و دصق ، دنکی م نایب ار بلاطم نیا هک ی یاهنیا « ! تفر نیبزا همه اهزیچ نیا ی او  
ار بسانمریغ ل مع نیا ی لو ، تسین ی بسانم و همدینسپ ل مع ج راک رد ناشلمع [ مچرگ ] ی نعید ؛ دندراند  
رگا ن لا دنکی م لایذ ی نعید . تسا روطنیا ناشتشارب [ هکلب ] ؛ دندهی مذ ماچنا هک داذع و دقد س اسار به  
ی ارب ی تکر دو ؛ متشارب ادخ ی اضر ی ارب ی مدق ، دنک حرطم ار هلتسم نیا و دنزب ار فر د نیا دهاوخب  
تسا مدرک ادخ ی اضر

، دنک بلاطم هجوت م ار وا دیاشودیا به هک ی روطن آ مصلاخ و دوش دراو شهار زا دناوتی م ناسنا ای  
صخش کید و دوش دراو ش تایصوصخ و هار نامه زا دناوتب ی دارفا هک دتقای م قافتا مکی لیز نیا هک  
ی اج به مصلاخ . دنشاب متشاد فارشا ، تسه اجنیا رد هک ی حلاصم و لئاسم به و دنک هلتسم هجوت م ار  
تاقوا ی هاگ نوچ ! تسا مهم ی لیز نیا ! دنک روک ار ش مشچ دنز ن تقوکی ، دنک تسرد ار ش یوربا هکنیا  
ی مذ تسد هیضق بیکرت به شاک ی او « : میوگی م ! دوشی م وروریز هیضق ا لاصا ی لک روطه به معفد کید  
ن آ زا . رگید دوری م ار شهار ش دوخ ی ارب ، دراد هک ی رکف و تاینهذ نیا اب ادخهذب نیا لاماد « ! میدز  
ی راک [ ارچوت ، تسا روطنیا و لاماد ] هک دنکی مذل اوس و اربا رب ن مزا رکنم و ریکن هک مه فرط  
دوری م ار ش دوخ هار دراد ادخهذب بذ « ؟ [ ی درکن

ن آ . درک تاشامم دیاب هکنیا ای ؛ رکن و دش لا درادن اکما نیا هک دوب مهفن باز و سانشن باز دیاب ای  
ناسنا هکنیا نودب ی نعید تاشامم ؛ دنک تاشامم دناوتی م ی سکره ! تسا متخاسد س که مه زا رگید نیا تقو  
ی م : دنکی م تاشامم ، دنک تالخد دهاوخب و ا فدیق و رکف زرط رد هکنیا نودب ، دنزب وا ی نایم به تسد  
« ! تسا روطنیمه ، هلب » هک دنکی م دیبآت اسبه چ ، دنکی م تبصص ، ددخی م ، دیوگ

چون او الان نظر سوئی که ندارد؛ براساس فکر [خودش عمل می کند]. اگر نظر سوء و عناد

<sup>1</sup>(ق قحم). دوشی م عطق تمسق نیا رد توصد .

دارد، انسان باید با آن برخورد کند. برخورد هم البته حدودی دارد. [اما] یکوقت نظر سوئی ندارد.

### مدرم نایم ردی هلا ایلوا تقیقدن دنام سانشاد

آقای ... در روز تولد امام حسین علیه السلام عبارتی را نقل کردند که بعضی گفته‌اند: «مرحوم آقا را هیچ‌کسی نشناخت!» من هم این مطلب را تأیید می‌کنم و واقع قضیه هم همین است که آقا را کسی نشناخت! خود ما هم نشناختیم؛ واقعاً کسی نشناخت. به جهت اینکه می‌گویند: «مُعرَف یا باید اَجلی از مُعرَف باشد یا حداقل باید مساوی باشد.» وقتی کسی به آن نقطه نورانیت نرسیده باشد [نمی‌تواند بشناسد]. [البته میزان شناخت] کم و زیاد دارد؛ حرفی نیست که براساس ادراک و نزدیکی به آن افق، بعضی ممکن است بهتر و بعضی ممکن است کمتر بشناسند. این جای انکار ندارد.

هُر ابرد ای اماندای هلاقم کیدردی سکره؛ دینک عمجی فارگوید کید اقره هُمه زان لاثمبابنم اهنآ مادکره زان، تسآ اَیند رُبکا هکی قیفر نآ ات، تسآ اَیند لَفا شَینس هکی یدرف نآ زان امشد. دسیونب اقا می‌امشد هکی بلاطم: «می‌یوگد اهنآ هب ام رگا اعقاو. دنراد می‌بلاطم اقا هب تبسن اهنیا هُمه دینیبی می، دیریگد.» دینک نایب دیدیمهفی اعقاو هکی وروطن آ! دیدن راعش ناتهنشون نیا رد دوخیب؛ دنامی می‌فخم، دییوگد. دنکن ادیبربخ مه می‌سکچیه

تفگی می‌یادخه‌دندب تقو کید

ما در جایی بودیم که عده‌ای حدود چهارصد نفر زن و مرد بودند. ما می‌خواستیم راجع به بعضی از مسائل آنها اطلاعاتی داشته باشیم. گفتیم: «ای آقایان و ای خانم‌ها، این مطالبی که ما می‌گوییم شما جواب بدهید، اسمتان را هم ننویسید؛ ما فقط می‌خواهیم مطلب را بدانیم. حتی اگر می‌خواهید، قلم خودتان را عوض کنید و جوری خطتان را بنویسید [که قابل تشخیص نباشد]. حتی اگر خطتان مشخص هم نباشد، برای ما مسئله‌ای نیست. ولی واقعاً آنی را که هستید، بنویسید. چون نه اسم مشخص است نه طرز نگارش. در آن تستی که داده بودیم، ما متوجه شدیم از این چهارصد نفر قریب سیصد و هفتاد نفر در مسائلی که مطرح شده بود مثبت درآمد! از چهارصد تا سیصد و هفتاد تا جواب‌ها همه مثبت بود! در مقاطع مختلف.

حالا فرض کنید اگر ما به این رفقا بگوییم که شما مدتی با آقا بوده‌اید؛ هرکسی براساس آنچه با آقا بوده و رفته و آمده، آقا با او صحبت کرده‌اند، دعواش کرده‌اند، صلح کرده‌اند، با او خندیده‌اند، با او قهر کرده‌اند، با او مسافرت کرده‌اند، رفت و آمد، هرکس بیاید و آنچه از آقا فهمیده بدون اینکه اسمش را بیاورد [بنویسد]. اگر فحش هم بدهید، عیب ندارد! ممکن است یکی بگوید: «او یک آدم بی‌کاری بود؛ بیخود این قدر بزرگش کردند.» خب عیب ندارد!

قرشم ات برغم نیبام، دارفا نیمه‌دوخ رد فلاتخا لاصا هکی دینیبی می، دینک ماگد اعقاو رگا امشد تروصد کید اقا؛ تسآ مدو بر رف کید هکی تعقاو؛ دنکی مذرف هکی تعقاو؛ تسیچ یارب فلاتخان نیا. تسآ مدیدنخ و اب اقا زورما. دنکی مدیبر ریغت تعقاو نآ هب تبسن رظانم و اهدید. دندوبنر تشید مهچ کید و نیا! رتن بیاب هدمآ مه دییوگد دیهاوخی می‌کره زان، دناهدرک مخا و اب ادرف؛ رتلااب مدز مه ربمغیپ زان، دنا رگید تسآ

کشا درک عورش رازراز و انترفگش لیوحت ات اقا. دود هدمآ اج کید زان تقو کید اهنیا زان کید یلیخ! اراد هگد ار تدوخ هدرخکی!؟ اباب تسآ ربخ هچ: «میدز و اب می‌خیس مه ام! یلیخ! ن‌تخیر قوش ... و تسیچ درم نیا» [تفگی می] «ای درک [طارفا]

و ی‌دوب مدرک مگد ار تیابوت سد رگید و یدرک میرگش یارب رازراز هسلجن آرد هکی مدرم نیمه نیا ی‌ها راک زان ام لاصا: [تفگی می] نایر ج کید رد، تشدگ هکی رگید تدم کید، ی‌نک راکچ ی‌تسنادی مذ باتوچیپ رد هلسم زونه نوچ [درکی می‌میرگد لابقن آ یارب] «!؟ میضقتسا روطچ! میروآی منرد رس اقا! دود مدانفید

اقا هکی عقوم نآ، ی‌دوب می‌گنرز مدآ رگا. تسآ مدرکنذ قرف و هدشنضوع هکی اقا هُر هچ هکی لاحرد رد نلا ی‌لو؛ ی‌تفرگی می‌ار میضقتسا و ی‌دشی می‌جوتم و ی‌دیمهفی می‌ار بلاطم، دنتشاد ار تلاد نیا و ت‌اب

می تکرار دیدن آس اسار به لاحتبات نوچ؛ دیایم نارگ تیار به اعبط، تسا هدمآ شپه که ی اهیضق نیا  
 ی نکی می طاق [اذل]؛ دیایم نرد روج نیا ی تخاس لابقه که ی ای نام اب ی نیبی می معفدکی ن لا، ی درک  
 زا ملحرم کیرد ادخ ی ایلوا نوچ. بتخانشنی سکا راقاً موحر م: تسا روطن یمه هلسم مه اعاو  
 دربی منی پدشابن تینارون ن آ دجاو ی سکا ته که دنراد رارق تینارون

ی فلتمخ ربیاعت. مرانگی ما اجنیا رد و مرادی مر ب ن م ار نیا؛ دراد رارق اجنیا رد طبض نیا ن لا  
 نیا، هدوب اجنیا رد نیا لاد؛ تسا ی ثبع راک نیا: «بهکنیا ی کی: دوشب [تکراد] نیا به تبسن تسا نکم  
 وا، هدشی مندر او بوخ ادص اجنیا نوچ، هن»: دیوگب ی کی تسا نکم «بتشاذگ اجنیا رد و تشادرب اقا  
 که دنک شزادنا رب ات هدمآ»: دیوگب تسا نکم ی کی «دوش طبض در او رتهب ادص که اجنیا هتشاذگ  
 س کره «بتسیچ نیا دنیب که اجنیا هتشاذگ ار ن آ هروا، دنک ماگن اجنیا هتسناوتی من؛ بتسیچش تاییصوخ  
 مادکچیه ا لصا تسا نکم هکی لحر د. دشاب هتشاد ی تواضق ناسنا راک به تبسن موحن کی به تبسا نکم  
 دشابن اهنیا

تبسن ایآ، مینادی م قرطه م ار ی لامتا نینچ دنتسه ن امدوخ طسر د که ی دارفا به تبسن ام ی تقو  
 نینچ؟ دوری من لامتعا، هدش جراخ ی رشب راکفا و لاعفا و تاداع ملحرم زا ا لصا که ی صخش به  
 ؟! میدهپ میناوتی من و ا به تبسن ی لامتا

هدوب که روطن آ [ار ناشیا] ی صخش هچ لاد. تبسا فاصنا زا رود نیا، دشاب مه فاصنا رب انب  
 رگم. مینک ادیب میناوتی من ام ار ی سکا ی نعیر! رگید تسین!؟ تبسا هدوب که بخ؟! تبسا هتخانشد اعاو دنا  
 روما ی نعیر؛ میناسر به ملحرم ن آ به ار ن امدوخ مینک ی عس دیاب ام و. دشاب ملحرم ن آ رد ی سکا اعاو هکنیا  
 رادقم نیا به؛ میدهپ ماچنا ار ن امفیلاکت و میراپسب ادخ تسد به ار ن امدوخ

### تافلاتخا ماگنه رد کناس فیلکت، ن ارگید اب ارادم

نیا به تبسن ار دوخ همه و دنات یعقاو و تقیق دل ا بنده به که دنراد رارق ی ناشم رد همه که لاد  
 ی فیلکت هچ ام بخ، دنتسه فلاتخا ی اراد راکفا رد و لئاسم رد اما، دننادی م طبری ذ و قلعتی، روحم  
 ؟! تبسیچ ام فیلکت اعاو؟ میراد اهنیا به تبسن

تبسا نیا ام فیلکت: منک ضرع ار نیا نانتمدخ مهاوخی م ن لا ن م «دار هم فی دار هم و ارضهم  
 فی ارضهم»<sup>1</sup>؛ مینک ی زاب و ا تاساسا اب ی تسیاب ایآ، مینکی مه داشم ار ی درف هطید نیا رد ام ی تقو  
 رد ی نعیر؛ دنیبی م روحم کیرد ار و دره، ار ن آ و نیا ناسنا ی نعیر ارادم؛ رگید تبسا نیمه ارادم! هذ  
 به ام و ش دوخ هقیلس و نامگ به و ا، تبسا روطن نیا که ی تقو. دنکی م ساسا (تیلو طیح) طیحم کی  
 مینک نایب فالتخم ز رط و به مدهاوخی م ار بلطم، ن امدوخ هقیلس و نامگ

خب باید او را نسبت به خودمان مانوس کنیم و در او ایجاد محبت و رضایت و عطوفت کنیم؛ نه  
 اینکه مطالبی [مطرح کنیم] که موجب شود احساسات او برانگیخته شود. محبت و انس یک اکسیر  
 عجیبی است! وقتی محبت در یک جا آمد، موجب می شود که اصلاً خود به خود قضایا و مسائل بر اساس  
 صفا و صلح در ذهن شکل بگیرد؛ لازم نیست انسان مدام منطق بیاورد. حالا اگر یک خرده گوشه و  
 کنار، [نکاتی را هم بخواهد تذکر بدهد، اشکالی ندارد]. در هر چیزی همین طور است دیگر؛ من باب مثال  
 یکی می گوید این مرفوع است و آن یکی می گوید منصوب است و دیگری می گوید مجرور است، آن  
 یکی می گوید منصوب به نزع خافض<sup>2</sup> و تبسا ض فاخ ع ز ذ به ب و صنم و گب و ت لاد، بخ ی لیخ. تبسا

<sup>1</sup> نیا به بوسنم تبسا یرعش زا هتفرگرب. 280 ص، ا غلابلا ره او ج؛ 155 ص، 1 ج، معبدیلا عاونأ ی فععبیرلا راونأ .  
 تبسا نیا ن ل صا که، ی ناور یقفرش

جهضراً ی فت م ا مهضراً و \*\*\* مهرا د ی فت م ا مهرا د  
 ار نانا، ی تسنه نانا نیمز رس رد که ی نامز ات و. ن ک ارادم اهنأ اب، ی ربی م رس به نانا فناخ رد که ی نامز ات: «همجرت  
 (ق قح) «امذ دونشخ و یضار

<sup>2</sup> تلخد: لثم. بدرگی م بوسنم رورجم، ن آ فذ اب و دوشی م فذ ر ج فرد که برع تاییدا رد تبسا ا ه دعا .

میوگی نامیاتود ره بخ. تسال عفی ارب لوعفم ای تسین بوصنم و تسارورجم میوگی نم  
تسالن لاف دیوگی می کی نآ. تسابوصنم

نایرج کیرد و دنریگب رارق مرفسد کیرسد رب همه هک دوشی م بجوم هک تسای هار، هار نیا  
رد نم: «درک لقتار ای بلطم و دمآی صخش، مدوب دهشم رد هک یریخا رفسد نیمه رد نم. دنریگب رارق  
» مدرکت فلامخ نم لیلد نیا و لیلد نیا به دوب مسلج نآ رد هک ای بلاطم زا ای ضعب اب و مدوب مسلج نلاف  
یوردنت یردق؛ هذش ای ضعب [اما] دوب مه نم دوخلوبق دروم، تفگی م و ا هک ای بلاطم زا ای ضعب هتبلأ  
مدرکت فلامخ نم و تشاد

و دوب هدمآ و ا غارسه، مفلالم ناسم نیا اب نم هک درک ساسحا ات دوب مسلج نآ رد هک رفسد کیر  
، هیانکلاب، محارصلاب اهراب و اهراب هکنیا دوجو اب. دوب مدرک نیقلت و اب دوب شنهذ رد هک ای بلاطم  
ار تشادرب نیا رخآ، تسال نیا نلا و تشادرب» هک دوب هدنیش نم زا صیصننلاب و تقیقطلب، زاجملاب  
نهذ!؟ تفگی یرگید به ار تشادرب و فرد نیا امش ای ساسا هچ رب رخآ «ای یوگب یرگید به دیابن نلا  
ای درب مه ار تدوخ یوربا، ادخهذب، چیه یدرک بارخ هک ار و

او خیلی بخواهد کار انجام بدهد، [این است که] به غیر از من به کس دیگری نگویید؛ اما اگر  
بخواهد برود به کسی دیگر بگوید، این هم می شود شروع یک بازی! اما اگر بخواهد نگویید، حداقل تو  
پیش او مشت خودت را باز کردی و آن طریق ناصواب و غیر صحیح خودت را که من می دانم بر اساس  
تخیلات است [تحمیل کردی]. تو این راه را با خیالات انتخاب کرده ای و این طرز تفکر را با او هام در  
خودت به وجود آورده ای؛ تو با وهم و خیالات خودت می خواهی دیگری را ارشاد کنی! خب این قضیه  
خراب می شود دیگر؛ خرابی اینجاست دیگر! یعنی درست برخلاف آنچه مورد نظر است، عمل می شود.  
[رتزاسل کشم] اهنیا زا هلنسم رگید دعب و دهدی م رکذت هعفد هس، هعفد ود، هعفد کین اسنا للاح

دوشی م

لذا الان این مطلبی در میان افراد هست، قضیه انگور و عنب و اوزوم است. حالا کسی در عین  
حال که حقیقت و واقعیت را می داند، یک رفتار درست و منظم [را باید داشته باشد]. نمی گویم ما آرتیست  
باشیم! ولی کار آنها را باید انجام دهیم؛ یعنی وقتی با شخصی برخورد می کنم و می بینم او که الان این  
مطلب را می گوید - و فرق نمی کند که در مقام افراط است یا در مقام تفریط - اگر بخواهم دست به ترکیب  
او بزنم، کار خراب می شود. [باید] چکار کنم؟ [در این صورت] انسان مماشات می کند، جبهه نمی گیرد،  
می گوید، می خندد و شوخی می کند تا اینکه آن ذهنیت تضاد از او بیرون بیاید؛ وقتی آن ذهنیت تضاد  
بیرون آمد، آن وقت دیگر مطالب رنگ عادی به خود می گیرد و نرم می شود. عمده آن است که آن تضاد  
باید بیرون بیاید.

روی این حساب، انسان باید آن مواقعی را که می تواند موثر باشد، خودش به وجود بیاورد. خودش  
باید درصدد باشد بر اینکه [آن مواقع را به وجود بیاورد]. چون اگر مطلب به این کیفیت نباشد، مسلم  
است که دودش اول به چشم خود انسان می رود؛ اول خود انسان ضربه می بیند. آیا انسان در یک محیط  
آرام می تواند بهتر راه برود و کارش را انجام بدهد یا در محیط منشج؟ خب خیلی مسئله بدیهی است!  
مهاوخی مذ مدوخ زا. ماهدیشک تمحز ای لید هنیمز نیا رد اعقاو اقا موحرم لاحترا زا دعب نم  
همه هتبلأ. دنامی م راک، مرانگد ولج اپ رگا هک مدرکی م ساسحا اعقاو هک میوگب دیاب ای لو؛ منک فیرعت  
زدانید ای کی زور کیر بلاطم نیا یارب ادختسا نکم تر و صر هر رد اما؛ تسادختسد به بلاطم  
دوخ به و «میداد ماجنا ار نیا ام» میوگب میهاوخب رگا لا و. زدانید ولج ار رگید ای کی ادر ف و ولج  
تر و صر هر رد اما! تسارادهنذ لاصا هک هلنسم نیا؛ تساکرشد و رفکل و اش دوخ نیا هک، میریگب  
میدادی م ماجنا تسیابی م و دوب هدش هتشنو ام ای پاب به هک دوب ای شآ کین نیا

(ق قحم). دوشی م «زادلا تلخد» راج فند اب هک «زادلا ای ف

ولی بعد از اینکه الحمدلله مطالب شکل پیدا کرد، من متوجه این مسئله شدم که انسان همه مطالب را هم نمی‌تواند به افراد تفهیم کند؛ چون خیلی از افراد در زمینه‌ای هستند که اگر انسان بخواهد واقعاً حقیقت مطلب را [بگوید، آنها نمی‌فهمند]. گرچه من در مطالب خودم و در عرایضی که می‌گفتم، آنچه به ذهنم می‌رسید افشا کردم، و در مجالس عمومی و خصوصی آنچه به [ذهن] من می‌رسید من همه‌جا مطلب را گفته‌ام.

هتقذ کی هد می‌هاو خد ار اهنیا امرگا و دنتسه رهاظس او در یگرد هصلاخ هک دنتسه اهی لیخی لو مهاوخنیا زاش بیدرگا هک مدرکس اسدانمو! دذهدی متسد زامه ار رادقم کینیا، میربب لابل و قعمه ارار صا زاتسا نکمی نعی؛ دوشدل زلزتمه هیضقتسا نکم اسبهچ لاصا، منک یراشفاپ ماعلام رد هفیظو امهک یرادقم نآ، بخ رایسب متفگ اذل. دوشدل زلزتمه هیضقتسا، یقطنم روطه بلطم زاربارب دندش هجوتمه ار نیامه دارفا لله دمحا و میتفگ دوب نام

هتشداد بخ، دشاب هتشدادش دوخی ارب ی تازاکترا، طارفا رظنهتقذ زادهاوخی می سک رگا لاداد رارق دارفا مپق ار امهک؟ میتسه مپق امرگم! دشاب بخ؟! درادل لاکشا هچ! دشابش دوخی ارب! دشاب یددن آت. میراد تیلو و تیلوتی سک رب هذ و میتسه دارفا مپق هذام بتسیند اهلئسم نینچ، هذ؟! اتسا<sup>1</sup>... مینکی من ایید ار لئاسم، دورب نید زایا پ و ل صا دهاوخن هک

؛ دنتشداد ی ترابع ناشیا هبع جار [ی نار هط هملاع] اقا تقوکی. ار نارمچ مو حرم دنکت محر ادخ ی لابل لاصا ی نعی؛ تفری من مشد بلق رد ناتسدرک نیا رد «! ادصوری و راکرپ مدأ»: دندومرفی م هب [اجه مهرد، دنکی می راک ی یاج رد، اتسا هتسشنش اناخرد فرط نلاا. تفری م جلسم دارفا رسد لقتوا زای یاج رد هذ و دادی م هملاعا هذ؛ دمای منردش یادص لاصا و اما! دنکی م قوب رد [ش دوخ ماند دندرکی م

دمحل آ و دمحم ی اعل صد مهللا

<sup>1</sup>(ق قحم). دوشی م عطقه توصد اجنیا رد .